

کافه‌ای به نام چرا

(مکانی برای یافتن چراهای زندگی)

جان‌پی. استرلکی / امیرحسن مکی



Strelecky, John p

استرلکی، جان پی.

کافه‌ای به نام چرا؟ مکانی برای یافتن چراهای زندگی / جان پی. استرلکی. مترجم:

امیرحسن مکی. تهران، لیوسا.

۱۱۲ ص.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

The Why Café.

عنوان اصلی:

BD۴۳۵/الف ۵۲

۱۳۸۹

۱۲۸

۲۰۶۵۸۵۸

شماره کتابخانه ملی ایران:



☐ نام کتاب: کافه‌ای به نام چرا (مکانی برای یافتن چراهای زندگی)

☐ ناشر: لیوسا

☐ نویسنده: جان پی. استرلکی

☐ مترجم: امیرحسن مکی

☐ ویراستار: علی ابوطالبی

☐ طرح روی جلد: حمیدرضا آذر

☐ چاپ اول: ۱۳۸۹

☐ تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

☐ چاپ: فرشویه

☐ صحافی: منصوری

☐ قیمت: ۲۰۰۰ تومان

ISBN: 978-600-5138-11-5

☐ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۳۸-۱۱-۵

آدرس: خیابان انقلاب - بعد از خیابان وصال - جنب سینما سپیده - کرجه اسکو - پلاک ۱۲

تلفن: ۶۶۴۶۴۵۷۷ - ۶۶۴۶۶۹۵۹ - ۶۶۹۶۳۰۳۵

WWW.rashreliusa.com

سایت اینترنت:

Liusa@rashreliusa.com

پست الکترونیکی:

WWW.dorsabook.com

فروش الکترونیکی:

درباره‌ی نویسنده

جان پی. استرلکی با نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی خود زندگی میلیون‌ها نفر از مردم سراسر جهان را به طرز مثبت تحت تأثیر قرار داده است. کافه‌ای چرا اولین بار تحت عنوان کافه‌ای به اسم چرا اینجا هستید منتشر شد و مورد استقبال گسترده و بی‌نظیر خوانندگان و تحسین منتقدان قرار گرفت. این کتاب تابه‌حال در بیش از سی کشور پنج قاره‌ی جهان به فروش رسیده است و همچنان به مردم دنیا کمک می‌کند هدف وجودشان را شناسایی کنند و با استفاده از آن به زندگی مطلوبشان دست یابند.

پیش گفتار

گاهی به طور غیرمنتظره خودتان را در مکانی می‌یابید که برای‌تان تازگی دارد و در آنجا با آدم‌هایی آشنا می‌شوید و مطالبی را از آنها یاد می‌گیرید که شاید به شدت مورد نیازتان باشد. این، اتفاقی بود که یک شب در جاده‌ای تاریک، خلوت و دورافتاده برایم رخ داد. حالا که به گذشته نگاه می‌کنم، می‌بینم وضعیت من در آن لحظه، نمادی از زندگی‌ام در آن زمان بود. درست همان‌طور که در آن جاده گم شده بودم، در مسیر زندگی هم سرگردان بودم و نمی‌دانستم دقیقاً به کجای روم یا چرا در آن جهت حرکت می‌کنم.

یک هفته مرخصی گرفته بودم. هدفم این بود که از هر چیزی که به کار مربوط می‌شد دور باشم. نه برای اینکه از کارم به ستوه آمده بودم؛ اگرچه کارم دشواری‌های خاص خودش را داشت. بیش از هر چیز این سؤال آزارم می‌داد و اغلب روزها فکرم را به خود مشغول کرده بود: آیا زندگی یعنی همین؟! ده تا دوازده ساعت کار روزانه در یک اتاق قوطی کبریتی به امید ارتقا و ترفیع در آینده، که در آن صورت احتمالاً دوازده تا چهارده ساعت کار دفتری در روز را طلب می‌کرد!

در دوران دبیرستان برای ورود به کالج تلاش می‌کردم؛ و در کالج برای ورود به بازار کار آماده می‌شدم؛ و پس از آن همه‌ی وقت خودم را صرف این کرده بودم که در شرکتی که استخدام شده بودم به مدارج بالاتر صعود کنم. حال، از خودم می‌پرسیدم آیا اشخاصی که مرا در طول راه هدایت کرده بودند همان چیزی را به من یاد داده بودند که پیش‌تر کسی در مغزشان فرو کرده بود؟!

در حقیقت، نصایح آنها بد نبود، اما از طرفی هم آن‌طور که باید مرا ارضا نمی‌کرد. احساس می‌کردم زندگی‌ام را با پول مبادله می‌کنم و این معامله‌ی خوبی به نظر نمی‌رسید. در این وضعیت ذهنی آشفته به سر می‌بردم که کافه‌ای به نام چرا را یافتم.

وقتی این ماجرا را برای دیگران تعریف کردم، گفتند «اسرار آمیز» است و مانند داستان‌های «منطقه‌ی برزخ»؛ به نظر می‌رسد. «منطقه‌ی برزخ» عنوان مجموعه‌ای که سال‌ها پیش از تلویزیون پخش می‌شد و در آن اشخاص خود را در مکان‌هایی می‌یافتند که ابتدا عادی و طبیعی به نظر می‌رسید، اما در نهایت، داستان‌طور دیگری تمام می‌شد. بعضی وقت‌ها، یک لحظه مردد می‌شوم و از خودم می‌پرسم آیا این ماجرا حقیقتاً برایم رخ داده است؟ آن وقت، به سراغ کشوی میز تحریر خانم می‌روم و یادداشتی را که کیسی روی صورت غذا برایم نوشته بود، می‌خوانم.

این یادداشت به من یاد آور می‌شود که آن ماجرا واقعی بوده است. هیچ وقت سعی نکرده‌ام دوباره به آن کافه برگردم. بخش کوچکی از من به این باور تمایل دارد که سوای اینکه آن شب چقدر واقعی بود، حتی اگر به‌طور دقیق به همان محلی بروم که اولین بار کافه را یافتم، آن کافه دیگر

آنجا نخواهد بود و من فقط به این علت در آن زمان آنجا را پیدا کردم که آن شب، به آن نیاز داشتم، و آن فقط به همین دلیل موجود بود.

شاید روزی سعی کنم دوباره به آنجا برگردم. یا شاید یک شب به خودم بیایم و بینم دوباره جلوی آن ایستاده‌ام. آن وقت، می‌توانم داخل آن شوم و به کیسی، مایک و آنا (البته اگر آنا آنجا حضور داشته باشد) بگویم آن شبی که در کافه سپری کردم چگونه زندگی‌ام را دگرگون کرد و چگونه پرسش‌هایی که ایشان در برابرم قرار دادند به افکار و مکاشفاتی منجر شده که پیش از آن فراتر از تصورات من بود.

چه کسی می‌داند، شاید آن شب را با شخصی سپری کنم که او هم مثل من در «کافه چرا» گم و سرگردان شده است. یا شاید باز هم کتابی درباره‌ی آنچه در آنجا تجربه کرده‌ام، بنویسم و به سهم خود قدمی در راه توصیف بیشتر این کافه بردارم.